

A Typology of Allameh Tabataba'i's Epistemological Approaches to Religious and Philosophical Objections in *The Principles of Philosophy and the Method of Realism*

Mohammad Mahdi Hekmatmehr^{*} /

Mojtaba Khosravi^{**}

Received Date: 2026/07/06

Accepted Date: 2026/09/16

Abstract

The Principles of Philosophy and the Method of Realism, Allameh Tabataba'i, is a foundational work in contemporary Islamic thought, written with the aim of establishing new philosophical principles and providing a rational response to the currents of skepticism, idealism, and materialism. The central problem of this study is to extract and typologize Allameh Tabataba'i's epistemological strategies and analyze their effectiveness in addressing contemporary religious and philosophical objections. Employing a descriptive-analytical method, this article first typologizes Allameh's epistemological strategies—including dissolutive, differentiating, self-referential critique, fallacy-exposing, and reductionism-critical strategies—and then examines the operational application of this intellectual framework to three major domains of challenging objections: skepticism and relativism, dialectical materialism and materialism, and the alleged conflict between religion, reason, and experience. The findings demonstrate that Allameh's epistemological framework goes beyond a merely defensive approach and functions as a comprehensive, coherent, and dynamic epistemic system. Rather than providing localized responses to changing questions, it achieves epistemic stabilization and security, as well as the fundamental dissolution of objections, by critically examining their underlying presuppositions.

Keywords: *Allameh Tabataba'i; The Principles of Philosophy and the Method of Realism; epistemological typology; skepticism and relativism; dialectical materialism; religion and experience; dissolution of objections.*

DOI: <https://doi.org/10.22034/ssr.2026.606405.1112>

^{*} Assistant Professor at "The Islamic Teachings Department", Arak branch, Islamic Azad University, Arak, Iran (hekmatmehr@iau.ac.ir).

^{**} Level Four of Islamic Jurisprudence and Principles at the Qom Seminary (Corresponding Author).

نصف سنوية علمية محكمة
مطالعات شبهه پژوهی
السنة الرابعة، الرقم الثامن، الربيع و الصيف ١٤٤٨ق

تصنيف المقاربات المعرفية للعلامة الطباطبائي في مواجهة الشبهات الدينية والفلسفية في كتاب «أصول الفلسفة والمنهج الواقعي»

محمد مهدي حكمت مهر* / مجتبی خسروی**

القبول: ١٤٤٨/٠٤/٠٤

الإستلام: ١٤٤٨/٠١/٢١

الملخص

يُعدّ كتاب «أصول الفلسفة والمنهج الواقعي» للعلامة الطباطبائي من النصوص التأسيسية في الفكر الإسلامي المعاصر، وقد أُلّف بهدف تأسيس أصول فلسفية جديدة، ومواجهة تيارات الشكّ والمثالية والمادية مواجهةً عقلانية. تتمثل المشكلة الرئيسة لهذا البحث في استخراج الاستراتيجيات المعرفية للعلامة الطباطبائي وتصنيفها، وتحليل مدى فاعليتها في مواجهة الشبهات الدينية والفلسفية المعاصرة. وقد اعتمدت هذه الدراسة المنهج الوصفي التحليلي، فعملت، أولاً، على تصنيف الاستراتيجيات المعرفية لدى العلامة، ومنها: الاستراتيجيات الحليّة، والتفكيكية، ونقد الإحالة إلى الذات، وكشف المغالطات، ونقد الاختزالية؛ ثم درست التطبيق الإجرائي لهذا النموذج الفكري في ثلاثة مجالات رئيسة من الشبهات المثيرة للتحدي، هي: الشكّ والنسبية، والمادية الجدلية والمادية، ودعوى التعارض بين الدين والعقل والتجربة. وثبتت نتائج البحث أن النموذج المعرفي للعلامة يتجاوز مجرد الدفاع السلبي، ويعمل بوصفه منظومة معرفية شاملة ومتسقة وديناميكية؛ إذ لا يقتصر على تقديم إجابات موضوعية عن الأسئلة المتغيرة، بل يساهم، من خلال نقد المقدمات الافتراضية الكامنة وراء الشبهات، في تحقيق الاستقرار والأمن المعرفي، وحلّ الشبهة من أساسها.

الكلمات المفتاحية: العلامة الطباطبائي؛ أصول الفلسفة والمنهج الواقعي؛ التصنيف المعرفي؛ الشكّ والنسبية؛ المادية الجدلية؛ الدين والتجربة؛ حلّ الشبهة.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ssr.2026.606405.1112>

* أستاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية، وحدة أراك، جامعة آزاد الإسلامية، أراك، إيران.
(hekmatmehr@iaua.ac.ir)

** طالب المستوى الرابع في الفقه والأصول في الحوزة العلمية بقم (المؤلف المسؤول).

گونه‌شناسی رویکردهای معرفت‌شناختی علامه طباطبایی در مواجهه با شبهات دینی و فلسفی در اصول فلسفه

محمد مهدی حکمت‌مهر* / مجتبی خسروی**

تاریخ دریافت ۱۴۰۵/۰۴/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۶/۲۵

چکیده

کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم اثر علامه طباطبایی، متنی بنیان‌گذار در تفکر معاصر اسلامی است که با هدف تأسیس اصول نوین فلسفی و مواجهه عقلانی با امواج شک‌گرایی، ایدئالیسم و ماتریالیسم نگاشته شده است. مسئله اصلی این پژوهش، استخراج و گونه‌شناسی راهبردهای معرفت‌شناختی علامه طباطبایی و تحلیل کارآمدی آن‌ها در مواجهه با شبهات دینی و فلسفی عصر حاضر است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن گونه‌شناسی راهبردهای معرفت‌شناختی علامه (شامل راهبردهای انحلالی، تفکیکی، نقد خودارجاعی، افشای مغالطات و نقد تقلیل‌گرایی)، کاربرد عملیاتی این الگوی فکری را در سه حوزه اصلی از شبهات چالش‌برانگیز بررسی می‌کند: شک‌گرایی و نسبی‌گرایی، ماتریالیسم دیالکتیک و مادی‌گری، و تعارض‌انگاری دین، عقل و تجربه. یافته‌های پژوهش اثبات می‌کند که الگوی معرفت‌شناختی علامه فراتر از یک دفاع انفعالی، به مثابه یک نظام معرفتی جامع، منسجم و پویا عمل می‌کند که به جای پاسخ‌دهی موضعی به پرسش‌های متغیر، با نقد مبانی پیش‌فرضی شبهات، به تثبیت و امنیت معرفتی و انحلال بنیادین شبهه دست می‌یابد.

واژگان کلیدی: علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، گونه‌شناسی معرفت‌شناختی، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی، ماتریالیسم دیالکتیک، دین و تجربه، انحلال شبهه.

مقدمه

وقتی قرار است به دنیای شبهات قدم بگذاریم و راه‌های پاسخ دادن به آن‌ها را پیدا کنیم، اول از همه باید حرف‌هایمان را شفاف کنیم و بدانیم دقیقاً داریم درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم. کسی که بدون روشن کردن مفاهیم وارد این میدان شود، مثل مسافری است که نمی‌داند مقصدش کجاست و بی‌هدف در تاریکی قدم می‌زند. برای همین، قبل از این که سراغ پایه‌های فکری علامه طباطبایی برویم، لازم است چهار واژه کلیدی این مقاله یعنی معرفت‌شناسی، راهبرد، گونه‌شناسی و شبهه را با هم مرور کنیم و تکلیف آن‌ها را روشن سازیم.

معرفت‌شناسی یکی از شاخه‌های مهم فلسفه است که به این سؤال می‌پردازد که شناخت چیست، از کجا می‌آید و چگونه می‌توانیم باور درست را از نادرست تشخیص دهیم. به بیان ساده‌تر، معرفت‌شناسی خودش را به چالش می‌کشد و می‌پرسد که ما آدم‌ها چگونه واقعیت‌ها را می‌فهمیم و اعتبار این فهم تا کجاست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۰). در این مقاله، معرفت‌شناسی مثل یک ترازوی اصلی برای سنجش شبهات است؛ چرا که هیچ شبهه‌ای بدون داشتن یک مبنای فکری محکم، نه تحلیل می‌شود و نه به جواب درستی می‌رسد.

بعد باید سراغ واژه راهبرد برویم. راهبرد یعنی مجموعه‌ای از اصول و روش‌های هدفمند که یک پژوهشگر در مسیر تحلیل و پاسخ به شبهات به کار می‌گیرد. راهبرد فقط یک جواب کوتاه و گذرا نیست، بلکه یک نقشه راه است که به کمک آن می‌توانیم به هر سؤال تازه‌ای جواب دهیم و از پراکنده‌گویی و سردرگمی دور بمانیم. روش‌های علامه در مواجهه با شبهات هم همین حالت را دارد؛ یک مجموعه کامل که از خرد کردن مفاهیم تا اثبات اصول هستی‌شناسی را شامل می‌شود (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۰).

مفهوم سوم گونه‌شناسی است؛ یعنی مرتب کردن و دسته‌بندی پدیده‌ها براساس ویژگی‌های مشترک. گونه‌شناسی در واقع یک ابزار دست تحلیل‌گر است تا بفهمد هر چیزی را کجا بگذارد. در این مقاله، وقتی درباره گونه‌شناسی شبهات صحبت می‌کنیم، منظورمان این است که بفهمیم انواع تردیدها مثل شک‌گرایی یا مادی‌گرایی از کجا آب می‌خورند. این دسته‌بندی کمک می‌کند تا برای هر شبهه، جواب مخصوص خودش را پیدا کنیم و از دادن پاسخ‌های کلی و بی‌اثر پرهیز کنیم (سجادی، ۱۳۹۰، ص ۴۵۰).

اما واژه چهارم، یعنی شبهه؛ چیزی که هم در فلسفه و هم در دین با آن سروکار داریم. شبهه به معنای هر آن چیزی است که باورهای ما را تکان می‌دهد و ذهنمان را به شک می‌اندازد. به بیان دیگر، شبهه یک چالش فکری است که یا از تفسیر اشتباه واقعیت ریشه می‌گیرد یا از

محدودیت‌هایی که در شناخت داریم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۵). گاهی شبهات از خلط مبحث به وجود می‌آیند و گاهی از انکار اصول بدیهی. برای همین است که می‌گوییم شناخت دقیق شبهه، قدم اول برای درمان آن است. حالا که این چهار مفهوم را با هم مرور کردیم، می‌توانیم با خیالی آسوده‌تر به سراغ مبانی معرفت‌شناسی علامه طباطبایی برویم.

۱. اصول و پایه‌های معرفت‌شناختی علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم

کتاب بزرگ و ارزشمند اصول فلسفه و روش رئالیسم، پایه‌های فکری علامه طباطبایی را در نقد مکاتب ایدئالیستی و تجربه‌گرایی صرف و اثبات رئالیسم معرفت‌شناختی استوار می‌سازد. این اصول، ستون‌های اصلی نظام فکری ایشان هستند؛ نظامی که نه فقط به فلسفه نظری می‌پردازد، بلکه راهنمای عملی درست زندگی و مواجهه با شبهات نیز شمرده می‌شود. در این بخش، به صورت پیوسته، به این اصول می‌پردازیم.

۱۴۱



۱-۱. واقع‌گرایی (رئالیسم) و اصل واقعیت خارجی

نقطه ثقل معرفت‌شناسی علامه، پذیرش قاطع واقعیت عینی و مستقل از ذهن شناسنده است. به کلام ایشان، اگر واقعیتی خارج از ذهن وجود نداشته باشد، مفهوم شناخت از بن بی‌معنا می‌شود؛ زیرا اگر ذهن، خودش را همه چیز پندارد، دیگر چه معنایی برای فهم درست یا نادرست باقی می‌ماند؟ علامه استدلال می‌کند که ادراک صحیح ما، انطباق ذهن با خارج است، نه ساخت ذهن از خارج. ذهن، نه آن‌که عالم را می‌سازد، بلکه عالمی که از پیش هست را در می‌یابد و با آن مطابقت می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۵-۴۰).

این اصل، مبنای اصلی نقد علامه بر مکاتب ذهنی‌گرا و نسبی‌گراست. او نشان می‌دهد که اگر ذهن را منبع همه واقعیت بپنداریم، آن‌گاه هر سخن بشری، هم قدر سخن دیگر و هیچ سخنی بر دیگری برتری نمی‌گیرد؛ چیزی که با وجدان مشترک و سیرت علمی بشر سازگار نیست. به سخنی دیگر، رئالیسم علامه، نه فقط یک بنیان نظری، بلکه لازمه منطقی هرگونه معرفت معتبر است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۹۰).

۲-۱. تفکیک میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری

دومین اصل بنیادین علامه، تفکیک دقیق میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری است. ادراکات حقیقی، آن ادراکاتی هستند که بازتاب مستقیم واقعیت خارجی اند؛ مانند درک وجود اشیاء، یا درک اصل تناقض‌پذیری، اما ادراکات اعتباری، آن‌هایی هستند که محصول اعتبارسازی ذهن برای تسهیل زندگی اجتماعی اند؛ مانند پول، قانون، و برخی مفاهیم اجتماعی. ذهن بشر برای آن‌که بتواند در جامعه پیچیده امروزی زندگی کند، ناگزیر است که چنین اعتباراتی بسازد؛ اما نباید این اعتبارات را به پای واقعیت حقیقی و خارجی گذاشت (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۱).

از این منظر، بسیاری از شبهات فلسفی، از خلط این دو نوع ادراک ناشی می‌شوند. گاهی، اعتبار مفاهیم اجتماعی به پای مفاهیم حقیقی گذاشته می‌شود و منجر به انکار واقعیت خارجی می‌گردد. علامه با این تفکیک زیرکانه، راه را برای تشخیص مبنای شبهه و دفع آن هموار می‌سازد. او به ما می‌آموزد که هر ادراکی را جای خود بنهیم و میان واقع و اعتبار تمیز قائل شویم (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۶۰).

۳-۱. نقش بدیهیات و علم حضوری در نظام معرفتی علامه

سومین و تکمیلی‌ترین اصل، جایگاه والای بدیهیات و علم حضوری در نظام معرفتی علامه است. علامه عقل انسانی را مجهز به اصول بدیهی می‌داند؛ اصولی که نیازمند اثبات خارجی نیستند و درک مستقیم آن‌ها از واقعیت، مبنای سایر شناخت‌ها است. مفاهیمی چون امتناع اجتماع نقیضین یا اصل علیت، در این دسته قرار می‌گیرند و بدون آن‌ها، هیچ استدلال عقلی ممکن نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۰-۵۱).

در کنار بدیهیات، علامه به وجود علم حضوری نیز اشارت می‌کند؛ یعنی علم مستقیم و بی‌واسطه انسان به ذات خویش و به حالات درونی خود. این علم، نه فقط مبنای یقین به وجود خویش، بلکه محکم‌ترین پایه شناخت است؛ زیرا در آن، ذهن و موضوع شناخت، دو امر جدا نیستند، بلکه یک حقیقت‌اند. علم حضوری و بدیهیات، با هم، سنگ بنای نظام معرفتی علامه را تشکیل می‌دهند و به او اجازه می‌دهند که بسیاری از شبهات معرفت‌شناختی را از اصل، بی‌اعتبار سازد. او از این راه، شک‌گرایی مطلق را که ادغام انکار هر شناخت و هر یقین می‌کند، به چالش اساسی می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۷۵).

۲. پیوستگی مبانی و راه پیشین

با این سه اصل بنیادین - یعنی رئالیسم معرفتی، تفکیک ادراکات حقیقی از اعتباری و اتکا به بدیهیات و علم حضوری - نظام معرفتی علامه استوار می‌گردد؛ نظامی که در آن، معرفت درست نه فقط ممکن، بلکه لازم است. این مبانی، به مثابه چمنانه اصلی این مقاله هستند؛ چمنانه‌ای که با آن می‌توانیم راهبردهای گوناگون علامه در مواجهه با انواع شبهات را مورد کاوی و بازخوانی قرار دهیم. در بخش‌های بعدی، به صورت تحلیلی به این راهبردها می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه علامه، با تکیه بر این پایه‌های استوار، به نقد شبهات فلسفی و دینی زمان خود و عصر ما می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۱۰).

۳. راهبردهای معرفت‌شناختی علامه طباطبایی

پس از تبیین مبانی هستی‌شناختی و معرفتی، اکنون باید به سراغ هسته مرکزی پژوهش، یعنی گونه‌شناسی راهبردها برویم. گونه‌شناسی در اینجا به معنای شناسایی منطقی شیوه‌هایی است که علامه در مواجهه با چالش‌های فکری به کار می‌گیرد. این گونه‌شناسی به ما اجازه می‌دهد که از سطح پاسخ‌های موضعی و جزئی فراتر رفته و به یک نگاه درجه دوم دست یابیم؛ نگاهی که نه تنها به محتوای شبهه، بلکه به ساختار معرفتی و ریشه‌های تبارشناختی آن توجه دارد. راهبردهای علامه را می‌توان در چهار ساحت اصلی تحلیلی، تفکیکی، ایجابی و انتقادی دسته‌بندی کرد.

۳-۱. راهبردهای تحلیلی و بنیادی

راهبردهای تحلیلی و بنیادی، عمیق‌ترین لایه از مواجهه با شبهه هستند. در این سطح، علامه به جای درگیری با پیامدهای یک شبهه، به سراغ پیش‌فرض‌های پنهان در دل آن می‌رود تا نشان دهد که بسیاری از چالش‌ها، برخاسته از یک خطای بنیادین در مبانی شناخت هستند.

الف) واسازی و نقد پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی مستشکل (آسیب‌شناسی و نقد مبانی)

بسیاری از شبهاتی که در ساحت‌های فلسفی و دینی مطرح می‌شوند، در ظاهر پرسش‌هایی درباره حقایق خارجی هستند، اما در واقع برپایه یک تصور نادرست از ماهیت شناخت بنا شده‌اند. راهبرد علامه در اینجا، واسازی این پیش‌فرض‌هاست. او با روشی که می‌توان آن را آسیب‌شناسی مبانی نامید، نشان می‌دهد که مستشکل پیش از آن‌که بتواند پرسشی معتبر مطرح کند، در یک گمراهی معرفتی گرفتار شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۵).

به عنوان مثال، وقتی یک شکاک مدعی می شود که انسان هرگز نمی تواند به حقیقت اشیاء دست یابد، او ناخودآگاه بر این پیش فرض استوار است که هر چیزی که از طریق حواس یا تجربیات مادی قابل درک نباشد، وجود ندارد. راهبرد علامه، نقد این مبنای تجربه گرایانه است. او نشان می دهد که این پیش فرض، نه تنها در مورد موضوع بحث، بلکه در مورد خود روش شناخت نیز دچار نقص است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۲). در واقع او با باز کردن گره های ذهنی مستشکل، ثابت می کند که شبهه، برخاسته از یک خطای منطقی در تعریف حقیقت است، نه یک مشکل واقعی در هستی (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۰).

ب) بازگرداندن شبهات به عدم درک درست از اصل وجود و واقعیت

یکی از کلیدی ترین راهبردهای تحلیلی علامه، بازگرداندن همه شبهات هستی شناختی به یک ریشه واحد است: سوءفهم از رابطه میان ذهن و واقعیت. علامه استدلال می کند که اکثر شبهات بزرگ از این ناشی می شوند که انسان، صورت های ذهنی را با حقایق خارجی اشتباه می گیرد. او معتقد است که وقتی مستشکل مدعی می شود که واقعیت خارجی با آنچه ما درک می کنیم متفاوت است، پس نمی توان به آن رسید، در حقیقت دچار یک گسست معرفتی شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۸).

در این راهبرد، علامه با تکیه بر اصل رئالیسم، نشان می دهد که واقعیت خارجی، استقلال کامل از ادراکات ما دارد و این استقلال، برخلاف تصور شبهه افکنان، مانعی برای شناخت نیست، بلکه شرط امکان شناخت است. او با بازگرداندن بحث به اصل وجود، ثابت می کند که اگر وجود را به درستی درک کنیم، شک گرایی و شبهات ناشی از آن، به مثابه سایه هایی هستند که از عدم تشخیص منبع نور پدید می آیند (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۴۲)؛ بنابراین درمان این نوع شبهات، در بحث های جزئی نیست، بلکه در بازسازی تصور صحیح از واقعیت نهفته است.

۲-۳. راهبردهای تفکیکی و سنخ شناختی

در لایه دوم، علامه طباطبایی سراغ راهبردهای تفکیکی می رود. هدف او از این روش، جلوگیری از سردرگمی مفاهیم و به هم آمیختن حوزه های مختلف دانش است. اگر بخواهیم ساده بگوییم، این روش مثل مرتب کردن قفسه های یک کتابخانه بزرگ است؛ جایی که هر دانشی باید در جایگاه خودش قرار بگیرد تا از آشفتگی جلوگیری شود.

الف) تفکیک حوزه ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری

یکی از پرچالش‌ترین میدان‌ها برای طرح شبهات اخلاقی و دینی، دنیای ارزش‌هاست. شبهه‌افکنان امروزی هم تلاش می‌کنند با دست گذاشتن روی مفاهیم اعتباری - مثل عدالت، حق یا وظیفه - به اصول حقیقی دین یا فلسفه حمله کنند. علامه در برابر این هجمه‌ها از راهبرد تفکیک استفاده می‌کند. او با دقت بسیار، مرز میان حقایق خارجی - که تغییرناپذیرند - را از اعتبارات انسانی - که برای اداره جامعه ساخته شده‌اند - جدا می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۰).

برای مثال، وقتی کسی می‌گوید اخلاق دینی با آزادی فردی در تضاد است، علامه نشان می‌دهد که بحث بر سر دو مقوله کاملاً متفاوت است. آزادی در اینجا یک مفهوم حقوقی و قراردادی است، اما مفاهیمی مثل خیر و شر ریشه در واقعیت‌های فطری و هستی‌شناختی دارند (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۵). با این تفکیک ساده اما عمیق، او اجازه نمی‌دهد کسی با ابزارهای حقوقی، به جنگ حقایق مطلق برود.

۱۴۵



ب) تفکیک علم حضوری از علم حصولی

سومین راهبرد مربوط به چالش‌های شناخت است. شکاکان همیشه این سؤال کلافه‌کننده را مطرح می‌کنند که ما از کجا مطمئن باشیم تصویری که در ذهن داریم، همان واقعیت بیرون است؟ علامه برای پاسخ به این سؤال، بین دو نوع علم مرزبندی دقیقی ایجاد می‌کند: علم حصولی و علم حضوری (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۰).

او می‌گوید اگر ما فقط علم حصولی - یعنی همان تصاویر ذهنی - را داشتیم، شاید حق داشتیم نگران باشیم که آیا با واقعیت تطبیق دارد یا نه، اما ما ابزار قدرتمندتری هم داریم و آن علم حضوری است؛ یعنی همان درک مستقیم و بی‌واسطه‌ای که از وجود خودمان و حالات درونی‌مان داریم (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۹۵). این تجربه درونی، پیوندی مستقیم میان ما و واقعیت برقرار می‌کند که دیگر جایی برای شک باقی نمی‌گذارد. به این ترتیب، تطابق ذهن و عین دیگر نه یک معما، بلکه واقعیتی روشن است.

۳-۳. راهبردهای ایجابی و اثباتی

برخلاف روش‌هایی که تا اینجا بررسی کردیم و بیشتر روی رفع خطا و پاسخ دادن به شبهات متمرکز بودند، راهبردهای ایجابی کار متفاوتی انجام می‌دهند. این راهبردها به دنبال ساختن یک بنای مستحکم و اثبات خود حقیقت هستند.

الف) بدیهیات اولی؛ ستون‌های اصلی دفاع از حقیقت

علامه معتقد است دفاع از حقیقت نباید فقط به معنی رد کردن حرف دیگران باشد، بلکه باید روی ستون‌های محکمی بنا شود. او از «بدیهیات اولی» به عنوان سنگ بنای نظام معرفتی استفاده می‌کند؛ اصولی که نیازی به استدلال ندارند، اما بدون آن‌ها هیچ استدلالی هم ممکن نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۰).

در مواجهه با کسانی که سفسطه می‌کنند، علامه نشان می‌دهد که شکاکیت دقیقاً از همان جایی شروع می‌شود که انسان، اصول بدیهی عقل را نادیده می‌گیرد. او با اثبات این که عقل انسان دارای اصول انکارناپذیری است، نشان می‌دهد که شکاکیت مطلق، خودش نوعی تناقض درونی دارد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۰). به عبارت ساده‌تر، وقتی وجود یقین را اثبات می‌کنیم، دیگر جایی برای شک بنیادین باقی نمی‌ماند.

ب) استفاده از روش برهانی برای اثبات گزاره‌های دینی

در لایه ایجابی، علامه از «روش برهانی» برای اثبات گزاره‌های دینی استفاده می‌کند تا نشان دهد که دین یک امر احساسی نیست، بلکه حقیقتی کاملاً عقلانی است. او با استدلال‌های منطقی، وجود خداوند و معاد را طوری تبیین می‌کند که با عقل بشر سازگار باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۲۰). این رویکرد، پاسخی به مادی‌گرایی است که سعی دارد دین را به امری فرعی و غیرعقلانی محدود کند. علامه با این روش نشان می‌دهد که مادی‌گرایی خودش در دام یک نقص بزرگ گرفتار است؛ چرا که نمی‌تواند اصل عقل را بدون استفاده از خود عقل، اثبات کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰).

۳-۴. راهبردهای انتقادی و سلبی (آسیب‌شناسی)

در لایه آخر، علامه به سراغ آسیب‌شناسی می‌رود. او اینجا مثل یک جراح، ساختار شبهات را کالبدشکافی می‌کند تا نقص‌های پنهان آن‌ها را رو کند. این راهبردها بیشتر روی افشای ایرادات و نقد ساختاری شبهات تمرکز دارند.

الف) افشای مغالطات در شبهات الحادی و مادی

بسیاری از شبهات الحادی و مادی، روی پایه‌های لرزان مغالطات بنا شده‌اند. راهبرد علامه در اینجا، آسیب‌شناسی منطقی است. او با بررسی دقیق زنجیره استدلال کسی که شبهه وارد کرده،

نشان می‌دهد که او چطور از یک نتیجه نادرست به یک پیش‌فرض غلط می‌رسد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۵). با افشای این مغالطات، معلوم می‌شود که بسیاری از ادعاهای بزرگ مادی‌گرایان، در واقع چیزی جز یک خطای استدلالی نیستند که در قالب یک پرسش عمیق پنهان شده‌اند.

ب) نقد تقلیل‌گرایی در فلسفه‌های حسی

یکی دیگر از آسیب‌های جدی که علامه به آن توجه دارد، «تقلیل‌گرایی» است. برخی مکاتب معاصر تلاش می‌کنند حقیقت را به یک بُعد محدود کنند؛ مثلاً مادی‌گرایان آن را فقط به ماده محدود می‌کنند و تجربه‌گرایان هم شناخت را فقط به حواس (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۵).

علامه با نقد این نگاه نشان می‌دهد که چنین رویکردی، ماهیت پیچیده واقعیت را از بین می‌برد. او معتقد است حقیقت فراتر از یک عنصر واحد است و تلاش برای محدود کردن معرفت به حواس یا دیالکتیک، در واقع نوعی فروکاست‌گرایی است که لایه‌های عمیق هستی را نادیده می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۵). با این نقد، او روشن می‌کند که شبهات برخاسته از این نگاه، چون خودشان دچار نقص دیدگاه هستند، طبیعتاً با حقیقت هم در تضاد قرار می‌گیرند.

۴. تحلیلی بر کاربرد راهبردها در مواجهه با شبهات خاص

هدف این بخش، نشان دادن کارآمدی روش‌شناسی علامه طباطبایی است. برای این منظور، سه حوزه از مهم‌ترین شبهات عصر حاضر را انتخاب کرده‌ایم تا ببینیم راهبردهایی که تا اینجا استخراج کردیم، در عمل چطور به کار می‌آیند. هدف ما در اینجا فراتر از پاسخ‌های دفاعی ساده است؛ ما به دنبال نوعی «تثبیت معرفتی» هستیم.

۴-۱. مواجهه با شک‌گرایی و نسبی‌گرایی معرفتی

از نگاه علامه، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی فقط یک بیان علمی نیستند؛ آن‌ها بحرانی در ریشه‌های وجود انسان محسوب می‌شوند. شک‌گرایان تلاش می‌کنند با ایجاد تردید در امکان شناخت، تمام بناهای فکری را فروبریزند.

علامه برای پاسخ به شک‌گرایی، از راهبرد «بازگشت به اصول اولی» و «نقد خودارجاعی» استفاده می‌کند. استدلال او روشن است: شک‌گرایی خودش با ساختار منطقی خودش در تضاد است. چرا؟ چون ادعای «غیرممکن بودن شناخت»، خودش یک ادعای معرفتی است که نیاز به

شناخت و اثبات دارد. اگر شک‌گرایی درست باشد، پس خود این جمله هم نمی‌تواند به‌عنوان یک حقیقت عرضه شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۵). علامه با راهبرد «تفکیکی» نیز میان شک عارض و گذرا - که ناشی از ابهام در ادراک است - و شک بنیادین - که مدعی نفی اصل معرفت است - تمایز قائل می‌شود.

در مواجهه با نسبی‌گرایی هم که می‌گوید «حقیقت وابسته به ذهن یا فرهنگ است»، علامه از راهبرد «اثبات عینیت وجود» بهره می‌برد. او معتقد است اگر حقیقت به ذهن یا فرهنگ محدود شود، مفهوم شناخت معنای خود را از دست می‌دهد؛ چون شناخت یعنی انطباق ذهن با واقعیت. اگر واقعیت عینی وجود نداشته باشد، شناخت صرفاً یک ساخت ذهنی است که دیگر نمی‌توان آن را شناخت نامید و باید گفت فقط یک تصور است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۲)؛ بنابراین علامه با تکیه بر رئالیسم معرفتی نشان می‌دهد که نسبی‌گرایی در واقع به‌معنای خودکشی معرفت است و امکان هر گونه گفت‌وگو و توافق عقلانی را از بین می‌برد (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۴۲).

۲-۴. مواجهه با شبهات ماتریالیسم دیالکتیک و مادی‌گری

ماتریالیسم، به‌ویژه در شکل دیالکتیکی آن، یکی از سخت‌ترین چالش‌ها در برابر معرفت دینی است؛ چرا که تلاش می‌کند با تقلیل وجود به ماده و حرکت، هرگونه امر متعالی و فراتر از طبیعت را نفی کند.

در اینجا علامه از راهبرد «نقد تقلیل‌گرایی» و «تحلیل ساختار وجود» استفاده می‌کند. او در مواجهه با ماتریالیسم دیالکتیک تأکید می‌کند که این جریان دچار مغالطه خلط میان ظاهر و باطن پدیده است. مادی‌گرایان با مشاهده تغییرات ظاهری در عالم طبیعت، حکم به نبود ثبات و نبود اصل می‌دهند، اما علامه با استفاده از روش رئالیسم نشان می‌دهد که تغییر یا همان حرکت، خود نیازمند ثبات در ذات است تا امکان انتقال از یکی به دیگری فراهم شود. به عبارت دیگر دیالکتیک بدون پذیرش یک مبنای ثابت و موجود، تنها به توالی بی‌معنا از پدیده‌های متغیر تبدیل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۱۰).

همچنین در مواجهه با مادی‌گرایی ساده، علامه از راهبرد «افشای مغالطه اشتراک لفظ» بهره می‌گیرد. او نشان می‌دهد که مادی‌گرایان با استفاده از واژه ماده برای توصیف موجودات محسوس، به اشتباه آن را به‌عنوان مرز مطلق وجود معرفی می‌کنند. علامه با تبیین مراتب وجود اثبات می‌کند که همان‌طور که عقل بر حواس برتری دارد، وجود مطلق نیز بر موجودات مادی برتری دارد. مادی‌گرایی در واقع ناشناسی از مراتب هستی است که در آن، پدیده به جای حقیقت نشسته است

(طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۵). این رویکرد، ماتریالیسم را نه یک نظریه علمی، بلکه یک کاستی معرفتی و جهل به مراتب وجود معرفتی می‌کند.

۴-۳. مواجهه با شبهات مربوط به رابطه دین، عقل و تجربه

سومین حوزه، شبهاتی است که سعی می‌کنند میان سه رکن اصلی زندگی انسان یعنی «دین»، «عقل» و «تجربه» دیوار بکشند و تضاد ایجاد کنند. ادعای اصلی آن‌ها این است که «یا باید به عقل و تجربه اعتماد کرد و یا به دین».

علامه در این بخش، راهبرد «بازسازی وحدت معرفتی» را به کار می‌گیرد. او با رد این دو شاخگی کاذب، نشان می‌دهد که دین، عقل و تجربه در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه سه سطح مختلف از یک حقیقت واحد هستند. از نظر او، عقل ابزار درک اصول اولیه است، تجربه ابزار شناخت دنیای محسوس و دین (از طریق وحی) ابزار درک حقایق متعالی و فراتر از ابزارهای مادی است.

در پاسخ به شبهه تضاد دین و عقل، او از راهبرد «نقد عقل‌گرایی محدود» استفاده می‌کند. علامه استدلال می‌کند که عقل انسان اگرچه در شناخت اصول اولیه و منطق ریاضی بسیار قدرتمند است، اما برای شناخت ماهیت نهایی وجود و امر قدسی، به روشی فراتر از استدلال‌های صوری نیاز دارد. دین به معنای نفی عقل نیست، بلکه به معنای کمال عقل و تأمین امکان شناخت چیزهایی است که از دسترس عقل عادی خارج است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۰۰). در واقع دین حقایقی را بیان می‌کند که عقل در سطح تجربی از درک آن‌ها ناتوان است، اما با پذیرش مبانی وحی، همین عقل می‌تواند به مراتب بالاتری از شناخت دست یابد.

در مورد رابطه دین و تجربه نیز، علامه با استفاده از راهبرد «توسعه مفهوم تجربه»، نشان می‌دهد که تجربه فقط در محدوده آزمایشگاه و حواس ظاهری خلاصه نمی‌شود. او بر «تجربه عقلانی» و «شهود معرفتی» تأکید دارد. اگر تجربه را فقط به مشاهدات آزمایشگاهی محدود کنیم، خودمان دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده‌ایم که حتی از نظر علمی هم غیرمنطقی است؛ چرا که بسیاری از قوانین فیزیک یا اصول ریاضی، مستقیماً تجربه نشده‌اند، بلکه درک شده‌اند؛ بنابراین دین با ارائه حقایقی که فراتر از تجربه حسی هستند، در واقع قلمرو تجربه انسانی را گسترش می‌دهد، نه این‌که آن را محدود کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۸۸). این رویکرد باعث می‌شود شکاف میان علم و ایمان از بین برود و دین به عنوان بخشی از منظومه معرفتی جامع انسان، دوباره جایگاه اصلی خود را پیدا کند.

۵. ویژگی‌ها و دستاوردهای الگوی معرفت‌شناختی علامه طباطبایی

الگوی علامه طباطبایی در مواجهه با شبهات، فراتر از یک دفاع ساده است؛ این الگو در واقع یک نظام معرفتی منسجم است. این روش نه تنها به دنبال ابطال یک ادعای نادرست است، بلکه می‌کوشد بنای فکری مخاطب را بر پایه اصول واقع‌گرایانه و رئالیستی دوباره بازسازی کند. دستاورد اصلی این الگو، بیرون کشیدن معرفت از انحصار حواس و بازگرداندن آن به فطرت و عقل سلیم است.

۵-۱. جامعیت و انسجام درون متنی نظام معرفتی علامه

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های روش علامه، جامعیت ساختاری است. او شبهه را نه یک رخداد منفصل، بلکه معلول خللی در مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی یک مکتب می‌داند. از این رو پاسخ‌های او همیشه از اصول موضوعه آغاز شده و تا نتایج فروعی ادامه می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۵). این انسجام درون‌متنی سبب می‌شود که مخاطب، شبهه را در کلیت نظام فکری خود بازخوانی کند و دریابد که نفی یک اصل دینی، چگونه کل نظام هستی‌شناسی او را با تزلزل مواجه می‌سازد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۸).

علامه با بهره‌گیری از منطق ارسطویی و ترکیب آن با شهود عرفانی و یافته‌های صدرایی، نظامی را پی‌ریزی کرده است که در آن عقل و وحی نه دو خط موازی، بلکه دو ابزار در خدمت یک حقیقت واحد هستند. او نشان می‌دهد که انحراف در شبهات عصر جدید، ناشی از جزئی‌نگری و غلبه حس‌گرایی است که از پیوند میان مراتب وجود غفلت کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲). جامعیت این الگو باعث شده است که با گذشت دهه‌ها، همچنان پاسخ‌های ارائه شده در اصول فلسفه راه‌گشای بسیاری از پرسش‌های بنیادین نسل جدید باشد؛ چرا که او به جای پاسخ به پرسش‌های متغیر، به بنیان‌های ثابت شبهه‌آفرین پرداخته است (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲).

۵-۲. پویایی و کارآمدی مدل مواجهه با شبهه در پاسخ‌گویی به چالش‌های عصر جدید

پویایی الگوی علامه در این است که شبهه‌پژوهی او ایستا نیست. او به‌خوبی دریافته است که ابزارهای شبهه‌افکنی در عصر جدید، نه تنها عقلانی، بلکه روان‌شناختی و رسانه‌ای شده‌اند. از این رو، او در مواجهه با شبهات، از راهبرد تبیین پیامدها استفاده می‌کند. علامه با پیش‌بینی منطقی آثار مخرب نسبی‌گرایی و ماتریالیسم بر اخلاق و معنویت جامعه، نشان می‌دهد که این شبهات

چگونه بنیان‌های تمدنی را تهدید می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۹۰).

این مدل، با تأکید بر نگاه درجه دوم، به جای غرق شدن در جزئیات شبهه، رابطه منطقی میان مبانی و لوازم را آشکار می‌سازد. به عنوان دستاورد، علامه موفق می‌شود که مخاطب را از سطح انفعال ذهنی به سطح تحلیل فعال ارتقا دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۴۴). کارآمدی این الگو در این است که مبنا را در جای خود نشانده و بنا را با ابزار عقل برهانی بازسازی می‌کند. این روش به‌ویژه در مواجهه با چالش‌هایی نظیر تعارض علم و دین، با تکیه بر تفکیک قلمروها، یکی از موفق‌ترین الگوهای فکری در فضای فکری معاصر ایران محسوب می‌شود (سجادی، ۱۳۹۰، ص ۷۶).

در حقیقت، دستاورد نهایی این مدل، ارائه امنیت معرفتی به مؤمنان و شفافیت عقلانی برای پرسش‌گران است؛ به گونه‌ای که شک‌گرایی، نه به معنای بن‌بست، بلکه به مثابه فرصتی برای تعالی تفکر بازخوانی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۰۵).

نتیجه

پژوهش حاضر با هدف تحلیل و گونه‌شناسی رویکردهای معرفت‌شناختی علامه طباطبایی در مواجهه با شبهات دینی و فلسفی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم انجام شد. دستاورد تفکر علامه در این اثر، ارائه یک مدل مواجهه فعال، منسجم و پویا است که فراتر از پاسخ‌های انفعالی و مقطعی در کلام سنتی، به تأسیس اصول و تثبیت معرفتی می‌پردازد. براساس یافته‌های این تحقیق، الگوی مواجهه علامه طباطبایی بر مجموعه‌ای از راهبردهای معرفت‌شناختی استوار است که می‌توان کارآمدی آن‌ها را در سه محور اصلی جمع‌بندی کرد:

۱. انحلال ساختاری شبهه به جای پاسخ موضعی: علامه با به‌کارگیری راهبردهایی نظیر نقد خودارجاعی شک، افشای مغالطات مقولی و تفکیک ادراکات حقیقی از اعتباری، نشان می‌دهد که اغلب شبهات عصری (از جمله شک‌گرایی و نسبی‌گرایی) پیش از آن‌که مسئله‌ای علمی باشند، ناشی از بحران در مبانی هستی‌شناختی و خلط مراتب ادراک هستند. او با اثبات انطباق معرفت بر عینیت وجود، نشان می‌دهد که نسبی‌گرایی در نهایت به خودکشی معرفت و سلب امکان هرگونه گفت‌وگو می‌انجامد.

۲. تبیین مراتب هستی در نقد تقلیل‌گرایی: در مواجهه با جریان‌های مادی‌گرایی و ماتریالیسم دیالکتیک، علامه با تکیه بر روش رئالیسم و اصل ثبات در ذات، تفکر دیالکتیکی را به دلیل نادیده گرفتن مبنای ثابت در تحولات، دچار تناقض درون‌متنی می‌داند. او اثبات می‌کند که تقلیل وجود

به ماده، ناشی از جهل به مراتب هستی و خلط پدیده با حقیقت است؛ مواجهه‌ای که ماتریالیسم را نه به عنوان یک نظریه علمی برتر، بلکه به عنوان یک کاستی معرفتی آشکار می‌سازد.

۳. بازسازی وحدت معرفتی میان دین، عقل و تجربه: علامه با نفی دوگانگی‌های کاذب میان علم و دین، قلمروهای معرفتی را در طول یکدیگر بازتعریف می‌کند. او با توسعه مفهوم تجربه از تجربه حسی محدود به تجارب عقلانی و شهودی و همچنین نقد عقل‌گرایی محدود صوری، نشان می‌دهد که وحی و دین نه تنها در تعارض با عقل و تجربه نیستند، بلکه مکمل و ارتقادهنده مراتب شناخت انسانی برای رسیدن به حقایق متعالی هستی به شمار می‌روند.

در نهایت، الگوی معرفت‌شناختی علامه طباطبائی با ویژگی‌هایی چون جامعیت درون‌متنی، نگاه درجه دوم و پویایی در مواجهه با چالش‌های عصری، موفق شده است نوعی امنیت معرفتی و شفافیت عقلانی برای جامعه فکری به ارمغان آورد. این الگو اثبات می‌کند که سنت فلسفه اسلامی، در صورت بازخوانی روش‌مند و اجتهادی، از ظرفیت بالایی برای مواجهه با پیچیده‌ترین جریان‌های فکری معاصر و تبدیل تهدید شبهات به فرصتی برای تعالی تفکر عقلانی برخوردار است.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، شناخت‌شناسی در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۲. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفه اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۰.
۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم (به همراه پاورقی‌های مرتضی مطهری)، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
۴. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵.
۵. مطهری، مرتضی، شرح اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.